

دراحت فراموشی

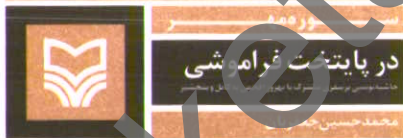
حاشیه نویسی بر سفری مشترک با
بهرز افخمی به کابل و پنجشیر



محمد حسن عصرايان

www.ketab.ir

انتشارات سوره مهر (پایتخت فرهنگی)



چاپ: صحافی و لیتوگرافی، واژه و فراموشی - چاپ اندیشه
چاپ اول: ۱۳۹۱
شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه
قیمت: ۷۵۰۰ تومان
شابک: ۳_۳۷۶_۱۷۵_۶۰۰_۱۷۸

نقل و چاپ، نوشته‌ها منوط به اجازه ریسرچر ایرانیست

سروش‌نامه: جعفریان، محمدحسین
عنوان و نام پدیدآور: در پایتخت فراموشی / محمدحسین جعفریان
انتشارات سوره مهر
مشخصات نشر: تهران: شرکت انتشارات سوره مهر، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری: ۲۴۸ ص.

ISBN: 978-600-175-376-3

وضعیت فهرست نویسی: فیا
موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴
شناسه افزوده: شرکت انتشارات سوره مهر
شناسه افزوده: سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری، سوره مهر

رده بندی کنگره: ۷۵۸۲/ع۳۶۵۱۳۹۱ PIR

رده بندی دیویی: ۸۱۳/۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۵۴۵۶۰

نشانی: تهران، خیابان حافظ، خیابان رشت پلاک ۲۳
صندوق پستی: ۱۱۴۴ - ۱۵۸۱۵ تلفن: ۶۶۴۷۷۰۰۱
تلفن مرکز بحث (پیچ خط): ۶۶۴۶۰۹۹۳ فکس: ۶۶۴۶۹۹۵۱
www.iricap.com

- ۱۲۰ | «گلبدین حکمتیار»: معمای پیچیده افغانی
 ۱۲۳ | شرح ماجرای ترور احمد شاه مسعود از زبان آقای دشتی
 ۱۲۶ | یک دقیقه سکوت، به یاد خبرنگار ایتالیایی
 ۱۲۹ | مرثیه‌سرایی قاتل برای مقتول
 ۱۳۲ | مردان غواص کاپیتان «نمو» در کابل!
 ۱۳۵ | آه! ای گل‌های بی‌پرستار «استالف»
 ۱۴۵ | سیل کو! دشمن ذ‌باره قهرمان ما گپ می‌زنه!

- فصل چهارم: از «کوهسنگی» تا «پارک زرنکار»
 ۱۴۹ | «مهر النساء» و «شهریه»: شاعرهای تاجیک و پیغام برای «علیرضا قزوه»
 ۱۵۱ | «بسم‌الله خان» کبی «احمد شاه مسعود» است
 ۱۵۴ | دیگر تاجیک نیستم
 ۱۵۷ | نه قولی نه قراری! نه پارک «زرنکاری»
 ۱۶۰ | حاضر ستاره مه کنی؟! | حالا ستاره من کجاست؟
 ۱۶۳ | خبرنگاری از کوهسنگی آلمان در میدان هوایی کابل!
 ۱۶۶ | مخملیاف‌ها در کابل: برصک و سمیرا!
 ۱۶۹ | بهروز افخمی و عکاسی از در و دیوار کابل
 ۱۷۲ | جنکیز خان یک آدم ایلایی است!
 ۱۷۵ | باز هم سخنرانی به زبان انگلیسی، این بار در استادیوم کابل
 ۱۷۸ |

- فصل پنجم: سفر به «پنجشیر»
 ۱۸۱ | سفر به جبهه قوماندان «بصیر» و «ملا برادر»
 ۱۸۳ | «جبل السراج» در اواسط ماه سنبله
 ۱۸۵ | دره افسانه‌ای پنجشیر و فابریکه گلیهار
 ۱۸۷ | حمله به پنجشیر از «کوتل خاواک»
 ۱۹۰ | نمش‌تانک فاتح «پراگ» در رودخانه پنجشیر
 ۱۹۳ | فیلمفارسی همه جا هست
 ۱۹۶ | بر سر مزار «احمد شاه مسعود» در دهکده «جنگلک»
 ۱۹۹ | رباب افغانستان ای مردکه است
 ۲۰۲ | جمل عنوان در بازار کابل
 ۲۰۵ | حقه ایران در پنجشیر
 ۲۰۸ | در سیاست دوست دایمی و دشمن دایمی وجود ندارد
 ۲۱۱ | آن خرسهای قطبی و این میمک‌های گنده
 ۲۱۴ | شاهد از غیب رسید
 ۲۱۷ | «خالده فروغ» و غروری که طالبان به رضا برد
 ۲۲۰ |

- فصل ششم: بازگشت به کابل و حکایت آخرین روزها
 ۲۲۳ | ضیافت شام در سفارت ایران
 ۲۲۵ | جادوی بهروز افخمی در پسکوچه‌های شبانه کابل
 ۲۲۸ | تکه‌ای از اروپا در شرق افغانستان
 ۲۳۱ | نوشته‌های سید ابراهیم نبوی در دست ژنرال بسم‌الله خان
 ۲۳۴ | شاگردان نادر طالب زاده در «کابل فیلم»
 ۲۳۷ | به خدا قسم که چه سوآلی پرسید این خبرنگار ایرانی
 ۲۴۰ | خدا حافظ کابل! خدا حافظ احمد شاه مسعود!
 ۲۴۳ |

بیشتر از چند خط در باره این کتاب و به جای مقدمه

احمد شاه مسعود نهم سپتامبر ۲۰۰۰ یا بیستم شهریور ماه ۱۳۸۰ ترور شد. من تیر ماه همان سال به مدت یکماه میهمانش بودم و سریال مستند «حماسه نایمام» یا «شیر دره پنجشیر» را در باره او ساختم. حکایت چند روز زندگی او در خطوط مقدم جبهه، این مستند پاییز همان سال از شبکه یک تلویزیون ایران پخش شد. اوایل تابستان ۱۳۸۰، طالبان بیش از ۹۰ درصد افغانستان را تصرف کرده بودند. تنها استان بدخشان در شمال شرق این کشور در کنترل مخالفان به فرماندهی احمد شاه مسعود بود. مسعود را دو خبرنگار عرب با ملیت الجزایری و تونسلی و با گذرنامه بلژیکی در یک عملیات انتحاری ترور کردند.

پیامد ترور مسعود، حادثه یازده سپتامبر رخ داد و پس از آن آمریکا به افغانستان حمله کرد. آمریکا و هم‌پیمانانش طالبان را در هم پیچیدند و در کنفرانس «بن» مقرر شد، حامد کرزای رئیس جمهور افغانستان شود. در شهریور ماه ۱۳۸۱ دولت افغانستان و بنیاد تازه تأسیس «احمد شاه مسعود» نخستین سالگرد

شهادت او را در مراسمی با شکوه گرامی داشتند. در حالی که تنها چند ماه از استقرار حکومت جدید در کابل می‌گذشت. این مراسم در سال‌های بعد هم ادامه یافت. اما نوبت اول آن به دلایل بسیار، اهمیتی مضاعف داشت. صدها چهره بین‌المللی از سراسر جهان به افغانستان و کابلی دعوت شدند که قریب یک دهه در آتش جنگ‌های خانمان‌سوز داخلی سوخته بود.

نگارنده نیز آن سال و چند نوبت دیگر به این مراسم دعوت شده و دو بار در آن شرکت کرده است، از جمله در نخستین سال برگزاری آن در شهریور ۱۳۸۱. این کتاب ره‌آورد آن سفر است. تابستان سال ۸۰ من در شمال افغانستان مستندی از زندگی احمد شاه مسعود ساخته و میهمان او شده بودم و یک‌سال بعد در حالی به این کشور برمی‌گشتم که میهمان مراسم سالمرگ او بودم.

«بهر روز افخمی» نیز در این سفر همراه من شد. او در آن روزگار نماینده مردم تهران بود. همراهی او در این سفر هم برای من معنتم بود و هم او. تجربه سفر به کابل چند ماه پس از آنکه از طالبان پس گرفته شده بود و شرکت در چنین محفلی، چیزی نبود که افخمی با روحیاتی که دارد از خیر آن بگذرد. البته در آن محفل بزرگوارانی دیگر نیز از ایران میهمان بودند. چون استاد فرهیخته دکتر فریدون جنیدی، جناب چنگیز پهلوان، مهندس نمازی و ... دیگرانی که گاه یادی از آنها شده است. یادداشت‌های این سفر به سبب زمان ویژه آن، از ارزش تاریخی خاصی برخوردار است. چرا که ترسیم‌کننده نخستین ماه‌های حکومت حامد کرزای و شروع تاریخ افغانستان پس از جنگ است.

من سفرهای بسیاری به افغانستان داشته و سال‌ها در آن کشور

ساکن بوده‌ام. چندی هم به عنوان رایزن فرهنگی کشورم، آنجا بوده‌ام. یادداشتهای پراکنده‌ای از این سفرهای متعدد با عنوان «چکر در ولایت جنرالها» فراهم شده که بخشی از آن در هفته‌نامه «مهر» و دو هفته‌نامه «کمان» و برخی نشریات دیگر منتشر شده است. آن یادداشت‌ها به سبب نقل حوادث عجیب و غریبی که در هر یک از این سفرها رخ داده بود، به‌ویژه بخشی که به سفر من به قندهار و مناطق تحت کنترل طالبان و ملاقات با «ملا محمد عمر» اختصاص داشت بسیار مورد توجه خوانندگان آن نشریات قرار گرفت. این همان یادداشت‌های دنباله‌داری است که دوست خوش قلمم «رضا امیرخانی» هم در کتاب زیبای «جانستان، کابلستان» به آن اشاره کرده است. پس از آن بارها کسانی در مورد «چکر در ولایت جنرالها» پرس و جو کرده و منتظر انتشار کامل آن بودند.

«چکر در ولایت جنرالها» انشاء الله در ادامه این کتاب تدوین و به چاپ سپرده خواهد شد. تهیه برخی تصاویر و جمع‌آوری کامل آنها زمان برد و امیدوارم در نمایشگاه کتاب سال بعد، این کتاب عرضه شود. اما اثر پیش رو چنان‌که آمد از اهمیت خاصی برخوردار است. چرا که تصویری از نخستین ماه‌های افغانستان و کابل پس از یک دهه جنگ و خونریزی را نشان می‌دهد. نقل برخی افراد، حکایت سفر به پنجشیر - دره زادگاه مسعود - در نخستین سالمرگ او و یادآوری برخی خاطرات در حین حاشیه‌نویسی بر این سفر، از ویژگی‌های این کار است. افغانستان به همت فرزندان سخت‌کوش و سیاستمداران مدبر خود به سرعت در یک دهه اخیر به سمت بازسازی و تجدید حیات

رفته است. اگر افغانستان و کابلی که در این یادداشت‌ها ترسیم شده - افغانستان و کابل شهریور ۱۳۸۱ - را با امروز مقایسه کنیم. به عظمت آنچه در این سرزمین رخ داده پی می‌بریم. برای انتقال کامل حس و حالی که در آن سفر داشتم، دست به ترکیب نوشته‌ها و ویرایش محتوایی آنها نزد. هر چه هست همان است که هر شب در پی وقایع روزانه، یادداشت می‌کرده‌ام. شاید گاه و بی‌گاه نثر روزنوشت، ناملائیاتی داشته باشد و گاه داوری‌ها و اظهار نظرهای عجولانه‌ای در مورد افراد یا اتفاقاتی که رخ داده، ثبت شده باشد. این همه را پیشاپیش می‌پذیرم. با این همه و برای انتقال همان حس و حال، عین نوشته‌ها را منتشر کرده‌ام.

در پانجمین
فره‌موشی

۱۰

یادداشت‌ها از لحظه دریافت دعوت و آمادگی برای سفر تا آخرین شب حضور ما در کابل را در بر می‌گیرد. امیدوارم این اثر قدمی دیگر باشد در مرادفات فرهنگی این دو سرزمین بزرگ که زاده یک مادرند و به یک زبان تکلم می‌کنند. پیشاپیش از تمام آنها که شاید برخی از این یادداشت‌ها برنجانده‌شان - اگر چه بعید می‌دانم - پوزش می‌طلبم و به گوش جان شنوای انتقادات احتمالی هستم و انشاء... اگر عمری بود و این اثر به چاپ دیگری رسید، آنها را اعمال خواهم کرد. باری سخنی نمی‌ماند جز یادآوری آن‌که به بهار فرحبخش بدخشان و شهر باستانی هرات و میله گل‌سرخ مزار و کوه‌های بابا و دره‌های نورستان و رگستان‌های نیمروز و ... چون جای جای سرزمین پدری‌ام ایران بزرگ عشق می‌ورزم و مهر آن یار و دیار در سینه من است.

چنانکه «صوفی غلام نبی عشق‌ری» شاعر پاک‌نهاد آن سامان و بلبل زبان فارسی، خوش گفته است؛

تا که یاد گلرخان شهر کابل می‌کنم
 کاسه‌های زهر هجران را تناول می‌کنم ...
 تا امید از دیدن جانان نیم تا شام مرگ
 کی چراغ انتظار خویش را گل می‌کنم
 پیر گردیدم، دو تا شد پیکرم لیکن هنوز
 همچو منای می از شوق تو قلقل می‌کنم.

یاد آنها که چون مسعود مسافر آسمان شدند و انبوه دیگر
 رفیقانم در آن ملک که باقی‌اند و کمر همت به ساختن آن جگر
 گوشه بسته‌اند.

الحمد لله اولاً و آخراً

محمد حسین جعفریان

تهران - فروردین ماه (حمل) ۱۳۹۱

بعدالتحریر:

نام برادر مهربانم «امید مهدی‌نژاد» شاعر جوان و توانای ایران
 اسلامی در دیباچه از قلم افتاد. او در جمع‌آوری، ویرایش،
 تدوین و آماده‌سازی این کتاب بیشترین زحمت را کشید و اگر
 نبود همدلی و همراهی‌اش، این اثر هم به سرنوشت «چکر در
 ولایت جنرال‌ها» مبتلا می‌شد و سال‌ها در محاق می‌افتاد و چه
 بسا هرگز روی چاپ را نمی‌دید. نفسش گرم و سرش خوش باد.
 نیز «محمد رضا یوسفیان»، «رضا زواری» و «مجید اکبرزاده» که
 قدردان بزرگواری‌هایشان هستم.